

گفت‌وگو با دختر شاد و فعال محله شهید آوینی که از روز نخست تولد، در جامعه معلولین قرار گرفت

فهمیدم تنها نیستم



مریم دهقان فاطمه از آن دخترهایی است که می‌توان اراده و انگیزه و امید را در او دید. در یک ساعتی که ما با او به گفت‌وگو نشستیم، لبخند از چهره‌اش جدا نمی‌شد. و به آرامی، پاسخ سوال هایمان را می‌داد. انگار همه چیز را خیلی بهتر از آنکه فکرش را می‌کردیم، پذیرفته بود. «همه چیز» یعنی آسیب نخاعی که به دلیل عمل جراحی و به گفته خودش، تصمیم زود هنگام پزشکی، به آن دچار شد و او حالا نزدیک به سی سال است که با این معلولیت، کنار آمده و از دوران نوجوانی، مهارت‌ها و علاقه‌هایش را پدید آورده است. او امروز یک ورزشکار، کنشگر اجتماعی و هنرمندی است که با هنر عروسک بافی، گاهی درآمدی هم دارد. اما همه قصه زندگی بانوی محله شهید آوینی این نیست.



راه تجربه

و همه چیز آنجا برایش مهیا بود اما به دلیل هزینه زیاد رفت و آمد و شرایط سخت مالی که بعد از فوت پدر برای خانواده ایجاد شده بود، نتوانست تاملاتی این رشته را ادامه دهد.

● تلاش برای درآمدزایی

فاطمه هم زمان با گرفتن دیپلم، کار را هم شروع کرد و اجازه نداد معلولیت، او را محدود کند. مدتی در یک آژانس تاکسی رانی به عنوان منشی و بعد هم در کارگاهی چند منظوره مشغول کار شد. فاطمه که بعد از آشنایی با مؤسسه مرتضی عبدی در دوره عروسک بافی شرکت کرده بود و گاهی عروسک و پلیور و جوراب می‌بافت، امروز بیشتر عروسک می‌بافد و می‌فروشد، اما فروش طوری نیست که بخواهد درآمد قابل توجهی برایش داشته باشد؛ «درآمد خاصی که هزینه‌هایم را تأمین کند از عروسک بافی ندارم. صفحه‌ای در فضای مجازی برای فروش دارم، اما آن قدرها فعال نیست و خودم هم وقت نمی‌کنم که دائم پای بافت عروسک بنشینم.»

عروسک‌های فاطمه با اینکه قیمت چندانی ندارد و گران‌ترین آن‌ها ۳۰ هزار تومان است، به راحتی فروش نمی‌رود. گاهی در نمایشگاه‌ها هم شرکت می‌کند، مانند نمایشگاه صنایع دستی معلولان که شهرداری منطقه ۵ به مناسبت روز جهانی معلولان، برای او و چند نفر دیگر راه اندازی کرد و در ساعات اداری در ساختمان شهرداری دایر بود، اما باید برای بهبود کسب و کار این افراد این حمایت‌ها نه تنها از سوی شهرداری، که از سوی دیگر ارگان‌ها نیز لازم است صورت گیرد.

مادرش سخت‌تر شد. اما در همان سال دری جدید به رویش باز شد؛ «آن زمان همه کسانی که اطرافم در محله می‌دیدم سالم بودند و تا هفده سالگی فکر می‌کردم در گلشهر فقط من معلولیت دارم تا اینکه سال ۹۲ با آقای عبدی آشنا شدم.»

مرتضی عبدی که خودش معلولیت حرکتی دارد، مؤسسه «باور سبز» را ویژه توان‌یابان در محله شهید آوینی تأسیس کرده است. او یک روز به طور کاملاً اتفاقی، فاطمه و مادرش را که از دبیرستان برمی‌گشتند، در یکی از کوچه‌های محله دید و از فاطمه خواست به مؤسسه بیاید و با محیط آن آشنا شود. این آشنایی، نخستین گام فعالیت‌های اجتماعی فاطمه بود و مؤسسه باور سبز، شده بود ناجی تنهایی‌های فاطمه که تا آن زمان، جز درس و کتاب و خانه و خانواده، دنیای دیگری نداشت.

● سریع‌ترین ویلچرران کشور

آشنایی با مؤسسه «باور سبز» همانا و جرقه‌های امید و خودباوری و تلاش و پشتکار همان، فاطمه با شرکت در نخستین مراسم مؤسسه که جشنی ویژه معلولان بود، تازه فهمید که در محله تنها نیست و با خود گفت «چه جالب! گلشهر چقدر معلول دارد. پس من تنها نیستم!» و امیدش به ادامه زندگی بیشتر شد. شرکت در تمرینات ورزشی ویلچرانی و تنیس هم از ثمرات حضورش در این مؤسسه بود و توانست با تمرین زیاد و حمایت‌های مربی‌اش سال ۹۳، در مسابقات ویلچرانی که در تنکابن برگزار شد، به عنوان نماینده خراسان رضوی، مقام اول کشوری را کسب کند.

البته از بین این دور رفته ورزشی، علاقه فاطمه بیشتر به تنیس است؛ او مدتی در باشگاهی در آسایشگاه فیاض بخش، تنیس تمرین می‌کرد

● قصور پزشکی و معلولیت

فاطمه سروری زاده متولد ۱۳۷۵ است. بقیه خواهر و برادرهایش در سلامت جسمی به سر می‌برند و تنها او است که در روز تولدش، به دلیل عمل جراحی و برداشتن غده‌ای که در کمرش پیدا شده بود، دیگر نتوانست راه برود؛ «روزی که به دنیا آمدم، همان روز هم عمل شدم اما برخلاف وعده پزشک متخصص که گفته بود بعد از شش ماه وضعیتم روبه بهبودی می‌رود، دیگر هیچ وقت نتوانستم راه بروم.» خیلی سخت است که امیدی، ناامید شود و به دلیل قصور پزشکی یا تشخیص اشتباه، این اتفاق بیفتد و شکایتی هم کار ساز نباشد؛ زیرا اومی گوید، من دوستی دارم که مانند من غده‌ای در کمرش بود ولی در دو سالگی عمل شد و الان با اینکه وضعیت پاهایش طبیعی نیست حداقل می‌تواند راه برود. شاید اگر آن پزشک کمی صبر می‌کرد و فاطمه تازه به دنیا آمده را دیرتر زیر تیغ جراحی می‌برد، او امروز دیگر برای رفت و آمد هایش نیاز به ویلچر نداشت؛ هر چند باز هم این موضوع رانمی‌توان به قطعیت گفت و مهم این است که امروز فاطمه با این موضوع کنار آمده است و زندگی می‌کند.

● ناجی تنهایی فاطمه

فاطمه تا هفده سالگی با حمایت‌های پدر و مادرش زندگی می‌کرد و جز خانه و خانواده و چند دوست در مدرسه، کسی رانمی‌شناخت. تحصیل راتا پایان دوره راهنمایی، در یکی از مدارس ویژه معلولان در سید رضی گذراند و مقطع دبیرستان را در یکی از مدارس عادی محله ادامه داد. ۹۲ سال. تاریخ مهمی برای فاطمه و دنیای ویلچری‌اوست؛ زیرا پدرش در آن سال فوت کرد و شرایط برای همه خانواده به ویژه او و

● کنشگری برای معلولان

فاطمه هنوز هم در حال یادگیری است و قصد دارد حالا که اوضاع مالی خانواده بهتر شده است، درسش را ادامه بدهد؛ زیرا بعد از دیپلم و فوت پدر، به خاطر شرایط مالی، در کنکور شرکت نکرد. او اکنون دوره‌های ادینی و کامپیوتر را در مجتمع توان‌یابان که زیر نظر سازمان بهزیستی است، می‌گذراند. علاوه بر این‌ها، او از سال گذشته، به عنوان نماینده جامعه معلولان، عضو شورای اجتماعی محله شهید آوینی شده است و مسائل آن‌ها را پیگیری می‌کند؛ مثل اختصاص وسیله نقلیه عمومی ویژه معلولان، پیگیری بهسازی و روکش آسفالت معابر و

● عزیزدانه مادر

«خانواده بسیار حمایت می‌کند و تشویق‌های آن‌ها باعث شد مقام قهرمانی ویلچرانی را کسب کنم.» این جمله‌ای است که فاطمه درباره حمایت‌های خانواده به ویژه مادرش می‌گوید. او فرزند کوچک خانواده است و دو برادر و سه خواهر دارد که هر کدام به کاری مشغول هستند و دو نفرشان هم ازدواج کرده‌اند و فاطمه بیش از همه با مادرش در ارتباط است؛ «مادرم مهم‌ترین نقش را در موفقیت‌هایم داشته است. او همیشه می‌گوید فاطمه برای من عزیزتر است.» فاطمه به اینجای صحبت که می‌رسد، لبخندی می‌زند و ادامه می‌دهد: بقیه خواهرها و برادرهایم یک جورهایی به من حسودی‌شان می‌شود، چون عزیزدانه مادرم هستم.